

حکومت ایران جداً نگران نتایج انتخابات تبریز بود. حکومت امیدوار بود با به تأخیر انداختن روز برگزاری انتخابات، معاون استاندار امکان رسیدن به تفاهم با شوروی‌ها را که فهرست نامزدان خود را داشتند، داشته باشد. [۴۵] نامزدان مورد حمایت شوروی‌ها عبارت بودند از: ایپکچیان، ماشین‌چی و پیشه‌وری. از این سه نفر تنها پیشه‌وری بود که نامش در فهرست نامزدان حزب توده هم قرار داشت.

انتخابات تبریز سرانجام در روز دوم مارس (۱۱ اسفند) آغاز شد و هجده روز به درازا کشید. جایگاه رأی‌گیری در منطقه‌ای از شهر قرار داشت که ساختمان استانداری است و «همزمان با کارخانجات» بسته می‌شد. [۴۶] این و دیگر تدابیری که استاندار اتخاذ کرده بود، حزب توده را واداشت که به نحوه برگزاری انتخابات اعتراض کند. [۴۷] از سوی دیگر، نامزدان مخالف حزب توده، برای بی‌اعتبار ساختن مخالفان خود، پی‌درپی از پیشه‌وری به عنوان «زندانی سیاسی سابق که جرایمی علیه دولت و ملت مرتکب شده است» یاد می‌کردند. آنان به نخست‌وزیر و مجلس «برای عدم قبول اعتبارنامه او [از لحاظ مشروعیت]» فشار می‌آوردند. [۴۸]

البته مجلس چهاردهم هم از اینکه قدرت خود را علیه نامزدان حزب توده در آذربایجان به موقع به کار برد، درنگ نکرد. تصمیم مجلس در رد دوفنر از مجموع نه نفر نماینده تبریز، حاکی از جانبداری آن بود. در واقع رد اعتبارنامه وکلا براساس وضعیت کلی انتخابات بود و نه بر پایه دلایل مشخص دال بر سلب صلاحیت (و محرومیت) نامزدان نمایندگی. همان‌گونه که مصدق بعداً خاطرنشان ساخت «هیچ چیزی نمی‌توانست عمل مجلس را توجیه کند زیرا جریان رأی‌گیری برای همه وکلا یکسان صورت گرفته بود.» [۴۹]

### مجلس چهاردهم: ماندگاری آن و مسأله رفاه عمومی

مجلس جدید رسماً در ۲۶ فوریه ۱۹۴۴ (۶ اسفند ۱۳۲۲ خ) گشایش یافت. کمتر از سه هفته بعد سهیلی استعفای خود را تسلیم کرد و ساعد، دیپلمات ۶۹ ساله آذربایجانی جای او را در مقام نخست‌وزیری گرفت. ساعد، با سابقه تحصیل در روسیه و سپس خدمت به عنوان سفیر ایران در مسکو، ظاهراً فردی شایسته به نظر می‌رسید، به‌ویژه در مورد درک چگونگی سیاست خارجی شوروی. به‌هرحال، او پس از هشت ماه تلاش مداوم برای ایجاد رابطه رضایت‌بخشی بین ایران و اتحاد شوروی شکست را پذیرفت و لذا مسؤولیت نخست‌وزیری را ترک گفت.

نگرانی عمده ساعد و چهار کابینه مختلفی که در هشت ماه نخست وزیری اش تشکیل داد متوجه چاره‌جویی تقاضاهای تازه همسایه شمالی بود.

حتی پیش از آغاز نخست‌وزیری ساعد، زمانی که سهیلی در صدد استعفا کردن بود، گزارش‌هایی در مورد دیدار نمایندگان شرکت‌های بریتانیایی شیل، و دو شرکت آمریکایی استاندارد وکیوم (Standard Vacuum) و سینکلراویل (Sinclair Oil) شایع شده بود. هدف از این دیدارها آن‌طور که بعداً معلوم شد بررسی امکان اکتشاف و استخراج نفت در بیرون از حوزه جنوبی ایران بود که عملاً به‌طور وسیعی به وسیله شرکت نفت ایران و انگلیس مورد بهره‌برداری قرار داشت. [۵۰] عکس‌العمل اولیه حکومت ساعد، به هیچ وجه اکراه‌آمیز و یا نادیده گرفتن پیشنهادهای شرکت‌های نفتی نبود. حکومت با استخدام دو مشاور آمریکایی برای بررسی پیشنهادهای شرکت‌های مزبور، وانمود کرد که تمایل دارد در این زمینه به نحو شراکت وارد عمل شود. [۵۱] جلسات طوفانی مجلس نشان داد که حکومت، به همین خاطر دوره آرامی را در پیش نخواهد داشت.

در پی پیشنهاد یکی از نمایندگان مجلس مبنی بر محرمانه نگاه داشتن این مذاکرات رادمنش، رهبر فراکسیون هشت نفری حزب توده در مجلس، بلند شد و در سخنرانی خود روش سیاسی حزب خود را در رابطه با امتیازات نفتی به این نحو بیان کرد:

... من با رفق‌ایم با دادن امتیاز به دولت‌های خارجی به‌طور کلی مخالفیم. همان‌طور که ملت ایران توانست راه‌آهن را خودش احداث کند من یقین دارم که با کمک مردم و سرمایه داخلی ما می‌توانیم تمام منابع ثروت این مملکت را استخراج کنیم. [۵۲]

در این روزهای نخست، موضع حزب توده در ارتباط با این موضوع نمی‌توانست از این روشن‌تر بیان شود. باری، یک‌ماه بعد، وقتی هیأت شوروی با همین تقاضا برای خودشان با حکومت ایران وارد گفتگو شد، رهبری حزب توده و نیز ساعد، نخست‌وزیر، در موقعیتی قرار گرفتند که می‌توانست برای زندگی سیاسی‌شان بسیار حیاتی باشد. این لحظه به‌خصوص در تاریخ حزب توده نقطه عطفی بود.

سرگی کافتارادزه (Sergei Kavtaradze) به عنوان رئیس هیأت نفتی شوروی، برای دیداری طولانی، در پانزدهم سپتامبر ۱۹۴۴ (۲۴ شهریور ۱۳۲۳ خ) به تهران آمد. [۵۳] وی در مصاحبه مطبوعاتی‌اش، نظرات حکومت خود را پیرامون تقاضای یک امتیاز نفت در مناطق شمالی ایران به روشنی مطرح ساخت. منطقه مورد نظر حکومت شوروی برای اکتشاف،

از لحاظ جغرافیایی شامل آذربایجان، گیلان، مازندران و قسمتی از خراسان می‌شد. [۵۴] نخستین قدم‌هایی که شوروی‌ها برای به دست آوردن امتیاز مطلوب خود برداشتند از جمله شامل مذاکره مستقیم با کابینه ساعد بود. در این مرحله، ساعد به هر حال، از هرگونه تعهدی دوری جست و در حالی که به مشکلات داخلی مجلس به طور ضمنی اشاره می‌کرد، سیاست صبر و انتظار را پیش گرفت.

در همین احوال، شوروی‌ها، توجه خود را به فشار آوردن به حکومت ایران معطوف کردند. وسیله‌ای که در این راه به کار بردند این بود که از حزب توده خواستند موضع قدیمی خود را پیرامون امتیازات نفتی تغییر دهد و سیاست طرفداری از شوروی را بپذیرد. در یک رشته سرمقاله، که در روزنامه رسمی حزب توده چاپ شد، موضع سازش‌ناپذیر اولیه حزب، به برخوردی ظریف‌تر و مبهم‌تر که حمایت از بررسی «محتوای امتیازات» و نیز ملاحظه «اوضاع و احوالی که در آن امتیاز قبول می‌شد» اصلاح گردید. [۵۵]

اما، با توجه به برداشت عمومی از آن، قدم فاجعه‌آمیز حزب توده تن دادن به تقاضای شوروی و راه انداختن تظاهرات بود به نفع دادن امتیاز نفت به اتحاد شوروی. [۵۶] این تظاهرات در ۲۷ اکتبر ۱۹۴۴ (۵ آبان ۱۳۲۳ خ) در خیابان‌های تهران، زیر حمایت قوای شوروی، برگزار شد. حضور قوای شوروی، برای آینده سیاسی حزب توده و جنبش کمونیستی ایران، به طور کلی، در بردارنده فاجعه و شکست بود. حزب توده، دو ماه قبل در پایان اولین کنگره‌اش مخالفت بی‌چون و چرای خود را با دادن امتیاز به بیگانگان با این کلمات بیان کرده بود:

حزب ما، مخالف همه امتیازات اقتصادی است که استقلال کشور را سست و بر ملت بردگی اقتصادی تحمیل می‌کند. [۵۷]

در آن هنگام، صدور چنین اعلامیه‌ای محبوبیت این حزب را به خصوص بین روشنفکران به طور گسترده‌ای افزایش داد. حزب، با ترک موضع اولیه خود، بلافاصله، حمایت قشر وسیعی از همان روشنفکران را از دست داد. [۵۸] با آنکه رهبری حزب مدتها کوشید تا به توجیه تغییر در مواضع اولیه خودش بپردازد، [۵۹] اما در همین اواخر بود که رهبران قدیمی حزب توده، با چاپ خاطرات خود، سرانجام «نتیجه فجیع» عمل خود را پذیرفتند. [۶۰]

دو روز پس از تظاهرات حزب توده، دکتر مصدق نطقی طولانی در مجلس ایراد کرد و این استدلال حزب توده را که چون انگلستان امتیاز نفتی در جنوب ایران دارد، باید امتیاز

مشابهی را در شمال به شوروی‌ها داد تا تعادل بین دو قدرت حفظ شود رد نمود. مصدق با روش محکوم ساختن هرگونه امتیاز، عقیده به «موازنه منفی»، یعنی حفظ تعادل بین دو قدرت با رد کردن هر امتیازی به هرکس را در قبال «موازنه مثبت» ترویج کرد. او در این باره چنین گفت:

ملت ایران آرزومند توازن سیاسی است یعنی توازنی که در نفع این مملکت باشد و آن توازن منفی است. ملت ایران هیچوقت با توازن مثبت موافقت نمی‌کند و از اولین روزی که من وارد مجلس شدم با قرارداد مالی و هر عملیاتی که دولت‌های بعد از شهریور از نظر توازن مثبت نموده بودند، مخالفت کردم. [۶۱]

شوروی‌ها از روش سیاسی تعهدناپذیر ساعد برای تحقق هدف‌هایشان رضایت نداشتند و فکر می‌کردند که تحت حکومت جدیدی می‌توانند با فشارهای روزافزون به هدف‌های خود نایل آیند. شکنندگی دولت ساعد زمانی آشکار شد که خواست با نفوذ شوروی مقابله کند. بالاخره در ۱۱ نوامبر ۱۹۴۴ (۲۰ آبان ۱۳۲۳ خ) ساعد علی‌رغم برخورداری از حمایت اکثریت در مجلس، [۶۲] از نخست‌وزیری کناره گرفت.

عکس‌العمل بریتانیا، در برابر استعفای ساعد، غیرقابل پیش‌بینی نبود. وزارت خارجه (بریتانیا) چنین می‌پنداشت که:

اگر حکومت ایران مجبور شود همه نفت شمال را به روسیه بدهد، مطمئناً گرایش طبیعی این خواهد بود که در جنوب هم امتیازی در جهت منافع حکومت ایالات متحد به یک شرکت آمریکایی داده خواهد شد. [۶۳]

چنین وضعیتی، از نظر آنان، «منافع حکومت بریتانیا را در منطقه به خطر می‌انداخت.» در نتیجه، وزارت خارجه (بریتانیا) به سر ریدر بولارد (Sir Reader Bullard) سفیر بریتانیا در تهران دستور داد تا روشن سازد که حکومت بریتانیا «مایل به نصب نخست‌وزیر جدیدی است که در قبال مسأله اعطای امتیازات، همان روش سیاسی ساعد را دنبال کند.» [۶۴]

شوروی‌ها بی‌ذره‌ای تردید از استعفای ساعد حسن استقبال کردند. این دلالت بر این داشت که دستیابی به این هدف، در مرکز روش سیاسی تهاجمی جدیدشان قرار دارد. از این گذشته، همان‌طور که تحولات بعدی نشان داد، شوروی‌ها راجع به آنچه که امید داشتند با برکناری ساعد به دست آورند، بیش از اندازه خوش‌بین بودند. استعفای ساعد در واقع پایان

کار نبود بلکه آغاز دوره بی‌ثباتی سیاسی بود.

در ۲۵ نوامبر ۱۹۴۴ (۴ آذر ۱۳۲۳ خ) بیات نخست‌وزیر جدید شد. او از خانواده‌ای مربوط به طبقات بالا بود و مدت‌های طولانی وکیل مجلس. طی روزهای نخستین دوره حکومت مستعجل بیات که مجلس هنوز دست اندرکار بررسی برنامه پیشنهادی کابینه او بود، مصدق توانست لایحه معروف خود، که هر حکومت آتی در ایران را از اعطای امتیاز نفت به بیگانگان منع می‌کرد، از مجلس بگذراند. یک هفته بعد در هشتم دسامبر (۱۷ آذر ۱۳۲۳ خ) کافتارادزه رئیس هیأت نفتی شوروی، این اقدام نابجای مجلس را محکوم ساخت و بعد هم در پایان سفر طولانی‌اش به ایران، به سوی اتحاد شوروی رهسپار شد.

مبارزه‌ای که حزب توده بی‌درنگ علیه مصدق به راه انداخت و حتی تا آنجا پیش رفت که مصدق را به خدمت در راه منافع بریتانیا متهم ساخت، چندان طولانی نشد. [۶۵] حزب توده، با پی بردن به اینکه موضعش در مورد امتیازات نفتی در بین سلسله مراتب و سازمان‌های حزب و روزنامه‌های طرفدار حزب چه اندازه عدم رضایت به بار آورده است، توجه خود را به سوی مسأله «رفاه کشور و وحدت آن تحت قانون اساسی» معطوف کرد. در خلال این مبارزه [جدید] بود که به عنوان تقاضای اصلی خود، به اجرا درآوردن اصول نود تا نود و سه متمم قانون اساسی را پیرامون انجمن‌های ایالتی و ولایتی طرح کرد.

روزنامه پیشگام در این مبارزه آزر به سردبیری پیشه‌وری بود که اعتبارنامه نمایندگی‌اش از آذربایجان رد شده بود. او با فراخوانی به اجرای اصول مذکور و با به راه انداختن مبارزه بر سر حق ایالات و نواحی به داشتن انجمن‌های محلی خودشان، هم به تعهد نسبت به قانون اساسی تظاهر می‌کرد، و هم می‌کوشید تا این انجمن‌ها را به عنوان بدیلی برای مجلس معرفی کند. کریم کشاورز یکی از دبیران این روزنامه در سرمقاله طولانی خود، زیرعنوان «انجمن‌های ایالتی و ولایتی، برنده‌ترین سلاح مبارزه با افکار تجزیه‌طلبی» حزب سیدضیاء طباطبایی را به دامن زدن احساسات تجزیه‌طلبانه بین ایالات جنوب متهم کرد و در همانجا اعلام نمود که:

اجرای قانون اساسی، اجرای عدل و انصاف، حکمفرما کردن قانون نشر فرهنگ و معرفت، بهبودی بخشیدن اوضاع مادی مردم و سهم کردن ایشان در اداره و نظارت امور محلی، اینها وسائل هستند که با به کار بردن آن نه تنها از نشر افکار تجزیه‌طلبی می‌توان جلوگیری کرد بلکه با اجرا و مراعات مرتب و متداوم آن، می‌توان ایرانی واقعاً مستقل و لایتجزا و آزاد و نیرومند و دموکرات بنا کرد. [۶۶]

گروه پارلمانی حزب توده در مجلس، به همین طریق، از هر فرصتی برای جلب توجه نسبت به «مسأله وحدت ملی ایران» بهره‌برداری کرد زیرا از نظر آنان «وحدت ملی وقتی پایدار می‌ماند که قانون اساسی» با «حاکمیت انحصاری حکومت مرکزی» به اجرا درآمده باشد. [۶۷]

در این هنگامه که الزام شدید و بی‌پرده به اصول مشروطه ایران به صورت یکی از شعارهای حزب توده درآمده بود، نخست‌وزیری به دست صدرالاشراف افتاد.

بسیاری از ناظران، حکومت پنج ماهه بیات را ماه‌های زرین «دموکراسی سیاسی» در ایران خوانده‌اند. گرچه قسمت‌هایی از کشور هنوز در اشغال بیگانه و تحت حکومت نظامی بود، احزاب سیاسی و اتحادیه‌های کارگری به درجه بی‌سابقه‌ای از آزادی برخوردار بودند. اینها آزاد بودند که تظاهرات خیابانی به راه بیندازند و حتی اعتصاب کنند. [۶۸] مطبوعات می‌توانستند تقریباً پیرامون هر موضوعی بی‌ترس از سانسور شدید بنویسند. حزب توده هم مانند هر حزب دیگری از این فضای باز سیاسی بهره‌برد. هرچند مطابق خاطرات یکی از رهبران سابق حزب، که اخیراً چاپ شد، حزب توده از جو نسبتاً بردبارانه غالب، آن‌طور که شایسته بود بهره‌نگرفت:

دوره حکومت بیات، برای حزب توده، آزادترین و مساعدترین دوره در دوران حکومت‌های زمان جنگ بود. روزنامه‌ها و مطبوعات حزب از آزادی کم‌سابقه‌ای برخوردار بودند و تقریباً درباره تمام مقامات حتی ارتش و دربار افشاگری می‌کردند... افسوس حزب از این آزادی بهره‌کافی نگرفت و به جای آن که بکوشد تا کابینه بیات را نگاه دارد، تا حدی به سقوط آن هم کمک کرد. [۶۹]

تعهد نسبتاً قوی بیات به اصول مشروطه و اقدامات مؤثری که او آماده بود طی دوره نخست‌وزیری اش انجام دهد «منابع قدرت» بسیاری را علیه او برانگیخت. [۷۰] رقبای پیر سابق او، دربار و احزاب دست راستی به رهبری سیدضیاء طباطبایی آماده شده بودند که اختلافات خود را کنار بگذارند و علیه بیات متحد شوند. نخست‌وزیری بیات در ۱۷ آوریل ۱۹۴۵ (۲۸ فروردین ۱۳۲۴ خ)، نه مانند سایر نخست‌وزیران قبلی به وسیله استعفا بلکه در نتیجه به دست نیاوردن رأی اعتماد از مجلس، به پایان رسید. از نود نفر نماینده حاضر در مجلس، فقط ۴۴ نفر به نفع او رأی دادند که از اکثریت لازم کمتر بود. همان‌طور که انور خامه‌ای ذکر کرده است، رأی عدم اعتماد مجلس، نه استعفای داوطلبانه بیات، که به پایان‌پذیری نخست‌وزیری اش منجر شد، بسیار استثنایی به نظر می‌رسد:

کارنامه حکومت بیات، در میان تمام نخست‌وزیران دوران ۵۳ ساله سلطنت پهلوی، به استثناء حکومت مصدق، از همه مثبت‌تر بوده است. وی با شهادت وارد میدان شد. چند کار برجسته انجام داد و مطابق قانون اساسی حکومت کرد. مرد مردانه از خود دفاع کرد و سقوط کرد. وی پس از سوم شهریور نخستین نخست‌وزیری بود که زیر بار استعفا نرفت و با رأی عدم اعتماد مجلس ساقط شد. [۷۱]

در همان روزی که بیات عزل شد، ترتیبات یافتن جانشین مناسب وی به کار افتاد. برای مجلس پیدا کردن جانشین او دو هفته طول کشید، اما نخست‌وزیر جدید فقط چهار هفته بر سر کار ماند. در سوم ژوئن ۱۹۴۵ (۱۳ خرداد ۱۳۲۴ خ) ابراهیم حکیمی که در آذربایجان پرورش یافته بود و تجربه‌ای طولانی در اداره حکومت داشت، مجلس را بی‌آنکه فرصت تثبیت قدرت خود را به عنوان نخست‌وزیر منتخب پیدا کند، ترک نمود. حکیمی، جز یک مقام تشریفاتی موقت نبود که وسیله تسهیل انتقال حکومت نسبتاً مشروطه‌طلب بیات را به رژیم «مرد نیرومندی» که محافظه‌کاران او را برای آینده در خاطر داشتند، فراهم سازد.

ائتلاف دست راستی، شامل شاه و طرفداران طباطبایی می‌خواستند شخصیتی قوی برای نخست‌وزیری نامزد شود که بتواند اداره انتخابات آینده مجلس پانزدهم را به عهده بگیرد و آن را به راهی که منافع آنها اقتضا می‌کند سوق دهد. بعد کاشف به عمل آمد که نامزدی که آنان برگزیده بودند فردی بود که آزمایش بسیار داده بود: محسن صدر (صدرالاشراف)؛ سیاستمدار هفتاد و چهار ساله مذهبی و محافظه‌کاری که به عنوان قاضی عدلیه در دوره سیزده ماهه استبداد صغیر در محاکماتی که از ژوئن ۱۹۰۸ تا ژوئیه ۱۹۰۹ (خرداد ۱۲۸۷ تا تیر ۱۲۸۸ خ) ادامه داشت و طی آن بسیاری از مشروطه‌طلبان به وسیله عدلیه و به فرمان محمدعلی میرزا به مرگ محکوم شده بودند، شرکت داشت.

صدرالاشراف در انکار اتهام شرکت جستن در چنان محاکماتی پافشاری می‌کرد. [۷۲] اما مخالفان او، به ویژه حزب توده، هیچ‌گاه فرصت جلب توجه عموم را به شغل سابق وی در عدلیه و ملقب ساختن او به «جلاد باغ شاه» برای بی‌اعتبار کردن او، از دست ندادند. [۷۳]

صدر، از لحظه‌ای که به زمامداری رسید، با مخالفان سرسختی روبه‌رو شد. دسته پنجاه و چهار نفره وکلا به رهبری مصدق مصمم شدند تا تشکیل جلسات مجلس را برای به حد نصاب رسیدن جلسه که صدر شدیداً به منظور معرفی کابینه‌اش لازم داشت، ناممکن سازند. کارشکنی در تشکیل جلسه ۵۳ روز به طول انجامید و وقتی نخست‌وزیر قول داد که وی در

زمان معرفی کابینه‌اش به مجلس استعفای خود را هم به مجلس خواهد داد به پایان رسید. [۷۴] اما صدر بعداً به این وعده وفا نکرد.

در تداوم مبارزات مخالفان، حزب توده، حکومت صدر را به عنوان سپر محافظ «استبداد و ضد مشروطه» وصف کرد، در حالی که خود را نگاهبان راستین مشروطه در ایران و جانبدار غیر سازش‌کار اصول مشروطه معرفی می‌نمود. رهبران حزب توده، در چهلمین سالگرد انقلاب مشروطه، فرصت یافت به‌طور علنی در انتظار عمومی وفاداری خود را به مشروطه نشان دهد. در پنجم اوت ۱۹۴۵ (۱۴ مرداد ۱۳۲۴ خ) در جشن انقلاب مشروطه، حزب توده، در آن شهرهایی که حزب به قدر کافی مورد حمایت بود، راه‌پیمایی توده‌ای و تظاهرات خیابانی به راه انداخت. در تهران حزب توانست دهها هزار نفر از طرفداران خود را به خیابانها بیاورد. بیشتر این افراد به‌طور ساده مایل بودند نسبت به سقوط کابینه‌های پی در پی که نتوانسته بودند اصلاحات لازم را به عمل آورند اعتراض کنند. در پایان راه‌پیمایی ایرج اسکندری قطعنامه‌ای خواند که در آن، بین موارد دیگر، تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی بر پایه این اعتقاد که چنین تشکیلاتی «جزء لایتجزای دستاوردهای بزرگ انقلاب مشروطه» است، درخواست شده بود. [۷۵]

حکومت صدر، که محافظه‌کاران به آن رأی داده بودند، در وهله نخست، به این امید که بتواند از پس حزب توده برآید، اینک خودش را با مخالفت مؤثر و رو به افزایش از این سوی روبرو می‌دید. در واقع راه‌پیمایی حزب توده در پنجم اوت (۱۴ مرداد)، بیشتر نمونه‌ای از مبارزه تهاجمی سیاسی آن حزب بود که از ابتدای سال ۱۹۴۵ (اواخر ۱۳۲۴ خ) آغاز شده بود. هنگامی که آلمان‌ها در ۷ مه ۱۹۴۵ (۱۷ اردیبهشت ۱۳۲۵ خ) تسلیم شدند، حزب توده که به عنوان حزبی ضدفاشیست پایه‌ریزی شده بود و در طی حیات سیاسی پنج‌ساله‌اش مشتاقانه هواخواه شکست «نیروهای محور» بود، حالا به اتکاء این واقعه معتقد بود که «آینده‌اش امیدبخش است» و اینکه حزب در حیات سیاسی خود، وارد مرحله عمل شده است. به این‌گونه، وقتی در ژوئیه ۱۹۴۵ (خرداد ۱۳۲۵) حزب کارگر در انگلستان به قدرت رسید، حزب توده عکس‌العمل خود را با شور و هیجان نشان داد و در مقر مرکزی حزب جشنی برگزار نمود. حزب توده، در نامه‌ای به نخست‌وزیر جدید انگلستان، کلمنت اتلی (Clement Attlee) اظهار داشت که امیدوار است «برای استقرار دموکراسی در ایران، از حمایت حکومت جدید کارگر بهره‌مند شود». [۷۶]

تقدیر نبود که این روزهای خوش از حیات حزب توده همچنان ادامه داشته باشد.



حکومت (صدر) اینک تصمیم گرفته بود که همه اقدامات ممکن را برای محدود ساختن فعالیت‌های حزب توده به کارگیرد تا مطمئن شود که هیچ‌گونه امکانی برای ظهور این «مهمان ناخوانده» در آینده افق سیاسی کشور وجود نداشته باشد. صدراالاشراف، پس از سرباز زدن از اجرای وعده‌اش دال برکناره‌گیری از نخست‌وزیری، طرحی را به مجلس برد که متضمن این پیشنهاد بود که تا زمانی که قوای خارجی در خاک ایران مستقر است انتخابات پارلمانی به عهده تعویق افتد. احزاب دست راستی همواره از مداخله حکومت در انتخابات مجلس بهره می‌بردند. در اوضاع و احوال آن روز، با حضور قوای شوروی در شمال ایران، بدیهی بود که قصد صدراالاشراف خصوصاً متوجه محروم کردن حزب توده و احزاب و طرفدارانش از هر مداخله احتمالی شوروی بود. [۷۷]

در ۲۳ اوت (اول شهریور) حمله حکومت علیه حزب توده وارد مرحله جدیدی شد. در این تاریخ روزنامه حزب، به نام رهبر به دستور فرماندار نظامی تهران توقیف شد. چهار روز بعد مقر حزب توده در تهران به وسیله نیروهای نظامی حکومت به تصرف درآمد. این اقدام با توجه به این واقعیت که وکلای حزب توده هنوز کرسی‌های پارلمانی خود را داشتند، کاملاً حیرت‌انگیز بود.

در حالی که این حوادث و برخوردهای دیگری بین حکومت و مخالفان حکومت در قسمت‌های مرکزی و جنوبی ایران رخ می‌داد، اخبار نگران‌کننده‌ای به پایتخت می‌رسید که حاکی از این بود که شمال ایران، به ویژه آذربایجان در آستانه آشوب سیاسی قرار داد.

### آذربایجان در آستانه حوادث

به غیر از مقاومتی جزئی که ارتش ایران در قوشچی، دهکده‌ای نزدیک ارومیه، نشان داد، قوای شوروی به هنگام اشغال آذربایجان در اوت ۱۹۴۱ (شهریور ۱۳۲۰ خ) با مانعی جدی روبه‌رو نشد. در کمتر از یک‌ماه، شوروی‌ها جمعاً چهل هزار نفر در خاک ایران پیاده کردند و آنان را در منطقه‌ای که از رودخانه ارس به طرف جنوب تا شریف‌آباد، دهکده‌ای نزدیک قزوین، ادامه داشت مستقر ساختند. [۷۹] اشغال آذربایجان توسط [نیروهای] شوروی تقریباً پنج سال تا حرکت آخرین سرباز شوروی به سوی میهن خود و عبور از مرز در ماه مه ۱۹۴۶ (خرداد ۱۳۲۵ خ) به درازا کشید. در طی این پنج سال آذربایجان بحرانی‌ترین دوره تاریخ اخیر خود را گذراند.

در خلال سال‌های جنگ دوم جهانی، اقتصاد در آذربایجان، مانند بیشتر قسمت‌های دیگر ایران به رکود فوق‌العاده‌ای دچار شد. در زمانی اندک کالاهای اساسی با کمبود کلی روبه‌رو شد و این امر به تنگسالی و شیوع بیماری‌های همه‌جاگیر منجر گردید. به‌زودی از همان ماه ژانویه ۱۹۴۲ (دی ۱۳۲۰ خ) کمبود فاجعه‌آمیز نان در شهر تبریز که در آن هنگام جمعیتی دویست و بیست هزار نفره داشت [۸۰]، رخ نمود، گرچه نان غذای عمده و روزمره محلی بود، نانواها مجبور شدند سبب‌زمینی را به جای نان بفروشند. [۸۱] در هفدهم مارس (۲۶ اسفند)، مردم خشمناک به خیابانها ریختند و به سوی مقر استاندار به راه افتادند و فریاد زدند: «ما گرسنه‌ایم، ما نان می‌خواهیم.» [۸۲]

درحالی‌که در سال ۱۹۴۳ (۲۲-۱۳۲۲) در تمام کشور هزینه زندگی، نسبت به سال پیش، چهارصد درصد افزایش یافته بود [۸۳]، شرایط اقتصادی در آذربایجان بسیار وخیم‌تر بود. گزارشی از وضع اقتصاد آذربایجان در آن هنگام حاکی است که:

بازرگانی به‌طورکلی خیلی محدود شده و به خاطر مشکلات به‌دست آوردن مواد اولیه، قیمت همه اجناس بین ۲۰۰ تا ۲۵۰ درصد نسبت به سال قبل بالاتر رفته است. [۸۴]

چندسال بعد، اورکوهارت (R.W. Urquhart) کنسول بریتانیا در تبریز، بررسی جالبی انجام داد: این بررسی به وضوح نشان می‌دهد چگونه قیمت‌ها در مورد کالاهای اساسی مانند نان، برنج و شکر، خصوصاً طی دو سال مورد بررسی، به‌طور وحشتناکی افزایش یافته است. ملاحظه این بررسی آدمی را دچار حیرت می‌کند زیرا متوسط حقوق یک کارگر در آن موقع ده ریال در روز بوده است. کنسول بریتانیا، در پایان یکی از گزارش‌های دو ماهه خود به‌طور طعنه‌آمیز از جو محرومیت آن زمان چنین یاد می‌کند که:

در واقع شوخی تلخی بین مردم رایج شده است که ضدفاشیسم نوعی نان جدید است. [۸۵]

عدم توزیع عادلانه مواد خوراکی در سرتاسر کشور، بیشتر آذربایجانی‌ها را متقاعد کرد که در نظر حکومت مرکزی، ایران فقط یعنی تهران. در تلگرافی رسمی به حکومت [در تهران] تبریزی‌ها گله می‌کنند که:

از زمان اشغال [آذربایجان] جیره پارچه یک متر و نیم بوده است و یک سوم ساکنان شهر آنرا دریافت نکرده‌اند. از این گذشته، تبریزی‌ها هنوز جیره شکر خود را برای شش ماه آخر سال ۱۹۴۳ (۱۳۲۲ خ) دریافت نکرده‌اند. [۸۶]